



جز پزشکیان و قالیباف بقیه شوخی هستند

محمدرضا تاجیک، عضو هیئت علمی علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی در گفت‌وگو با جماران در تحلیل انتخابات چهاردهمین دوره ریاست جمهوری گفت: «به نظر من گزینه نهایی به سمت آقای قالیباف و پزشکیان می‌رود. بقیه شوخی هستند؛ آمده اند بازی در صحنه خویش کنند و از صحنه بروند. آقای جلیلی بیک رای خاص و ثابتی دارد که با آن امکان پیروزی، دست‌کم در مرحله نخست را ندارد. در مرحله دوم اگر کسی در برابر ایشان بایستد، امکان پیروزی اش بالاست، چراکه رای منفی ایشان بالاست.» او ادامه داد: «رای منفی آقای قالیباف هم بسیار بالاست، اما اینکه قالیباف بیاید نه جلیلی، یک گام به سوی همین تلطیف هدایت / مدیریت‌شده فضا کند، او می‌تواند مقداری شرایط را از زمختی خارج کند، اما در عین حال، از چار چوب‌ها و خطوط قرمز عدول نکند. و همان مسیر را به بیانی دیگر امتداد دهد، بانمایشی دیگر. به همین دلیل ایشان را به‌رغم اینکه رئیس مجلس بودند وارد صحنه کردند.» این استاد دانشگاه در بخش دیگری در تحلیل عملکرد جبهه اصلاحات گفت: «جبهه اصلاحات در شرایط انتخابات پیش‌رو، در یک شرایط فقدان تصمیم و تدبیر ایستاده بود. به یک معنا هم کت تنش بود و هم زیرشلواری، هم می‌خواست بیاید و هم نیاید. این شرایط فقدان تصمیم و تدبیر است. اگر بدون شرط می‌آمد که با حرکت آقای خاتمی در انتخابات پیشین مغایرت داشت. دروغاً که مردم تغییر نکرده‌اند که موجب توجیه تغییر مواضع رادیکال آنان شود.» او ادامه داد: «بنابراین، باید برای حضور شروطی گذاشته می‌شد. گزینه‌های مختلفی مطرح بود که برخی ترجیح دادند به صحنه نیایند؛ مانند آقای عارف و صدر، بنابراین، گزینه‌های جریان اصلاح‌طلبی محدود به سه نفر شد و شرط حضور آنان نیز، به تأیید صلاحیت حداقل یکی از این سه نفر، محدود شد.»

عکس: امیر جدیدی

نامزدی برای اصلاح و مصالحه

گفت‌وگو با ابوالفضل دلاوری درباره فضای انتخابات و حضور مسعود پزشکیان

شدت ناراضیاتی‌ها افزوده و باعث نخبه‌زیری طولانی از اعتراضات کوچک و بزرگ چه از نوع صنفی و معیشتی و چه اجتماعی، فرهنگی و چه سیاسی شده است. اعتراضات سیاسی از سال ۸۸ به این سوبه تدریج به سوی گرایش‌های رادیکال و شالوده‌شکنانه و تقابل بنیادی با سیستم مستقر پیش‌رفت و در نیمه دوم دهه ۱۳۹۰ شکلی خشن‌آمیز به خود گرفت. به موازات تشدید بحران‌ها و ناراضیاتی‌ها و در جریان اعتراضات و مواجهه خشن‌آمیز با آن‌ها، ذهنیت و گفتارهای و در میان طرفین درگیری شکل گرفته که در تاریخ و جغرافیای جهان بی‌سابقه است. شدتی از تخاصم بین مردم و بخش دولتی از جامعه بروز می‌کند که از یک‌طرف حکومت بخش بزرگی از جامعه را بیگانه از خود می‌خواند و ضمن اینکه بسیاری از مسائل و مطالبات مردم را جزو اولویت‌های خود در نظر نمی‌گیرد یا آن‌ها را تخطئه می‌کند و معمولاً معترضان را آلت دست یا فریب‌خورده بیگانگان قلمداد می‌کند. این‌ها یعنی بیگانگی از جامعه. از سوی دیگر بخش بزرگی از جامعه نیز در تقابل تخصصی با کلیت نظام سیاسی قرار گرفته است و هرگونه ضربه به آن را به سود خود می‌بیند و از آن ابراز خوشحالی می‌کند. چنین شکاف و تخصصی میان جامعه و سیستم در کمتر جایی در طول تاریخ و عرض جغرافیا دیده می‌شود که بسیار نگران‌کننده است.

❖ یکی از این شکاف‌ها خود را در موح‌های تحریم انتخابات از سال ۱۳۹۸ تا انتخابات مجلس نشان می‌دهد. در این فرآیند که با ابزار رسانه‌ای نیز همراهی و تقویت می‌شود، بخش‌هایی از جامعه و اپوزیسیون جمهوری اسلامی بر این باورند که با کاهش مشارکت در انتخابات ضربه‌های مؤثری به نظام سیاسی وارد می‌کنند. این تجربه در سه دوره اخیر انتخابات در ایران آزموده شده است. امروز شاید زمان مناسبی باشد که از میزان موفقیت این سرمایه‌گذاری عظیم روی تحریم انتخابات برای اپوزیسیون جمهوری اسلامی و مردم تحریم‌کننده بپرسیم و همین‌طور بدانیم که این موح‌های تحریم چه تأثیری بر نظام سیاسی داشته است؟

نخست این را بگویم که از نظر بنده اگر رأی‌دندان کنشی سیاسی است که می‌خواهد علاوه بر مشارکت، به بازتولید نظم سیاسی مبادرت ورزد، عدم مشارکت هم به‌ویژه زمانی که یک انتخابات فرصت و معنای مشارکت واقعی و مؤثر ندارد، می‌تواند نوعی کنش سیاسی باشد. در سال‌های اخیر وقتی روند انسداد، یک‌دست‌سازی و حذف نیروهای متفاوت تا حد حذف برخی از بنیان‌گذاران و عمر باختگان همین نظام پیش‌رو مردم هم احساس می‌کنند که امکان انتخاب‌نمایندگان واقعی خود را ندارند. همچنین ممکن است به عقب برگردند و بگویند حتی آن زمان هم که نمایندگان مطلوب خود را برگزیدند به علت ناسازگاری‌ها و تعارضات درون نظام آن‌ها نتوانستند کار چندانی انجام دهند. این قضاوت به‌ویژه در مورد دولت‌های خاتمی و روحانی مطرح است. البته من با این تلقی موافق نیستم. هیچ‌کدام از این انتخابات‌ها و ادوار بی‌فایده نبود. در این میان امام‌مهر درکی است که توده‌های مردم دارند و البته چندان بی‌ربط نمی‌گویند. نباید فراموش کنیم که علاوه بر ناسازگاری‌ها و تعارضات سیاسی نظام سیاسی مستقر از لحاظ نهادی هم یک نظام دوگانه نامتعامل است. به عبارتی دیگر میان تعداد، جایگاه و قدرت حقوقی نهادهای انتخابی و انتصابی آن توازن و تعادلی برقرار نیست و این موضوع گرچه در عمل تابعی از الگوهای سیاست‌ورزی، تعاملات و تنازعات واقعی سیاسی است اما در هر صورت، تاکنون تأثیر منفی خود را بر کارآمدی و توفیق نهادهای انتخابی باقی گذاشته است.

❖ این عدم مشارکت قادر به تولید نیروی سیاسی هم شده است؟

بله، خالی از تأثیر نبوده است. به‌ویژه برای نظام‌هایی که مدعی مردمی و دموکراتیک بودن هستند. سطح مشارکت بسیار مهم و معنادار است. اتفاقاً تحریم‌های انتخاباتی از ۱۳۹۸ بدین سو و کاهش معنادار سطح مشارکت یا آرای باطله هم برای نیروهای حاکم، هم برای نیروهایی که بر رویکرد انتخاباتی برای اصلاح و تغییر تمرکز دارند، بسیار مؤثر بوده است. به نظر بنده دو اتفاق بزرگ در دو سال اخیر در عرصه سیاست داخلی رخ داده که یکی اعتراضات سال ۱۴۰۱ بود که فارغ از گستره و کمیت آن، به لحاظ معنا و گرایش‌ها و جهتگیری‌ها به خوبی شدت و حدت ناراضیاتی‌ها و تمایلات فرهنگی و سیاسی بخش بزرگی از جامعه به‌ویژه زنان و جوانان را به متولیان نظام نشان داد. اتفاق دوم تحریم انتخابات ۱۴۰۲ بود که نشان داد بخش بزرگی از جامعه دیگر به الگوی شبه‌دموکراتیک انتخاباتی پاسخ نمی‌دهد. به‌ر حال این دو رویداد هم بر گروه حاکم، هم بر اپوزیسیون میانه‌رویی که به دنبال راه‌حل‌های درون‌سیستمی است، تأثیر گذاشته است. تغییر الگوی کاندیداتوری اصلاح‌طلبان و اعلام‌های‌ها در همین انتخابات پیش‌رو به روشنی این تأثیر را نشان داد.

❖ با این تفاسیر آیا می‌توان گفت که رویداد فوت رئیس جمهور فقید عاملی

سیاسی و اجتماعی امری جوهری نیستند. برای مثال اینطور نبوده که آنچه امروزه در گرایش‌ها، الگوی عمل و حتی ترتیبات نهادی نظام مستقر دیده می‌شود از آغاز تاسیس به‌یکباره شکل گرفته و تاکنون دوام آورده است. این نظام پدیده‌ای متغیر و متحول بوده و تاکنون تغییرات و تحولات بسیاری به خود دیده است. این نظام چه در مرحله تاسیس، چه در مراحل بعدی به‌شدت تحت‌تأثیر شرایط محیطی به‌ویژه تعاملات و منازعات میان نیروهای سیاسی و اجتماعی بوده است. بر این اساس بر این باورم که بسته به نوع این تعاملات و منازعات و وزن نیروهای رقیب همچنان امکان‌های فراوانی برای تحولات حقیقی و حقوقی در این نظام وجود دارد. اتفاقاً تمرکز تحلیل بنده بر اساس همین پیش‌فرض استوار است.

❖ ممکن است این روند تطور و تحول را در نظام سیاسی بعد از انقلاب توضیح دهید؟

خلاصه بگویم، در سال اولیه پس از انقلاب، کشور عرصه انواع منازعات میان طیف وسیعی از نیروهای انقلابی اعم از چپ و راست و مذهبی و غیرمذهبی بود و سرانجام در نیمه‌های سال ۱۳۶۰ به تقوی نیروهای اسلامگرا انجامید. از آن پس تا اواخر دهه ۱۳۶۰ این نیروها به‌رغم برخی اختلافات در مورد سیاست‌های داخلی و خارجی از اجماع نسبی برخوردار بودند. با پایان جنگ و فوت آیت‌الله [امام] خمینی، خصایص هیبریدی (دوگانه) نظام سیاسی بر جسته‌تر شد؛ به این معنا که نهادهای انتخابی (قوه مجریه و قانون‌گذاری) تحت تأثیر مقتضیات محیطی و جابه‌جایی‌های جناحی‌گانه به سمت راست و گاه میانه حرکت می‌کردند اما نهادهای انتصابی مواضع و گرایش‌های محافظه‌کارانه را دنبال می‌کردند؛ هر چند میزان تأثیرگذاری آن‌ها بر سیاست‌های خود و کلان تحت‌تأثیر آرایش و موازنه قدرت جناح‌ها و جریان‌های درونی نظام متغیر بود. از اوایل دهه ۱۳۷۰ شکاف میان جناح‌ها و جریان‌های درونی نظام افزایش یافت و به‌ظهور یک جریان تحول‌خواه انجامید که بر ضرورت اصلاحات عمیق در سیاست‌های کلان داخلی و خارجی تأکید می‌کرد. این جریان توانست پایگاه حمایتی وسیعی را به‌ویژه در میان طبقه متوسط جدید شهری به دست آورد. دستیابی این جریان بر قوه مجریه، سپس بر قوه مقننه در سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۷۸ فضای سیاسی و اجتماعی، موازنه قدرت و جهت‌گیری سیاست‌های داخلی و خارجی را به‌نحو معناداری تغییر داد. این در حالی بود که نهادهای انتصابی و جریان‌های محافظه‌کار حدود دوسال در حاشیه و لاک دفاعی قرار گرفتند. نیروهای رادیکال اصلاح‌طلب که به‌ویژه در بخش رسانه‌ای آنان تمرکز داشتند با ادبیاتی تقابلی و تهاجمی بر ضرورت تغییرات بنیادی‌تر و تضعیف هر چه بیشتر نهادهای انتصابی و نیروهای محافظه‌کار و حتی نیروهای میانه‌متمركز شد. این موضوع، نگرانی روزافزون نیروهای محافظه‌کار را برانگیخت؛ نیروهایی که علاوه بر قوه قضائیه و رسانه رسمی، نیروهای نظامی و امنیتی را تحت کنترل خود داشتند و از حمایت نیروهای مذهبی سنت‌گرا برخوردار بودند. محافظه‌کاران پس از اینکه خود را باز یافتند در صدمت‌متوقف کردن اصلاح‌طلبان برآمدند. این میزان توفیق اصلاح‌طلبان در سیاست‌های داخلی و خارجی را به‌سندت کاهش داد. با وجود این سازمان‌یافتن اصلاح‌طلبان در احزاب و تشکلات‌های سیاسی، مدنی و زمینه‌های اجتماعی مناسب باعث شد آن‌ها تا سال ۱۳۸۲ در پارلمان و تا سال ۱۳۸۴ در قوه مجریه باقی بمانند. آنچه آن‌ها را ناپایان از درون نظام سیاسی بیرون، سپس تضعیف و حاشیه‌ای کرد فقط فشارهای سیاسی و قضایی به‌ویژه درصلاحت گسترده آن‌ها در انتخابات پارلمانی ۱۳۸۲ نبود بلکه انشعابات درونی به‌ویژه عدم اجماع آن‌ها روی یک کاندیدای میانه‌رو در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۴ که تأثیر تعیین‌کننده‌ای در خروج کامل آن‌ها از حکومت داشت. همچنین همراهی بخشی از اصلاح‌طلبان با واکنش رادیکال میر حسین موسوی بعد از اعلام نتایج انتخابات ۱۳۸۸ که به چندماه اعتراض معترضان و ایجاد محدودیت‌های شدیدتری برای حضورشان در فضای سیاسی کشور انجامید؛ به‌طور کلی از آن زمان به بعد بر انسداد فضای سیاسی و تقوی بازم بیشتر نیروهای نظامی و امنیتی بر فضای سیاسی افزوده شد. تداوم تقویت رویکردهای تقابلی و حذفی در عرصه سیاسی کشور در سال‌های بعد هم با شدتی بیشتر ادامه یافت و باعث ناکامی برخی تلاش‌ها در دوره دولت روحانی برای کاهش سطح منازعات خارجی شد. این وضعیت، ضمن فرسایش نسبی مقبولیت اجتماعی نظام مستقر به‌ویژه در میان طبقات متوسط جدید، روزبه‌روز این نظام را از سرمایه‌های سیاسی و تکنوکراتیک تهی کرد. این وضعیت به‌همراه تشدید تقابل با غرب و هم‌پیمانان منطقه‌ای آن طی چند سال اخیر، کشور را به سمت انباشت بحران‌ها در عرصه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی برد. در این سال‌ها انباشت بحران‌ها و ناکارآمدی دولت‌ها گامی جامعه را شش‌دیتر می‌فشارد و بر حدت و



فرزاد نعمتی
خبرنگار گروه فرهنگ

در گفت‌وگویی با ابوالفضل دلاوری استاد علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی در بعبوه جنبش ۱۴۰۱، او از این سخن گفت که رویدادها روند آینده ایران را رقم خواهند زد. اینک و کمتر از دو سال از آن مصاحبه، به نظر می‌رسد رویداد سقوط بالگرد حامل رئیس‌جمهور فقید و هیئت‌همراه، وضعیت نوین و غیرمترقبه پدید آورده و بار دیگر برخی از تحلیلگران را بدین نکته رهنمون کرده است که شاید بتوان بار دیگر جانی به کالبد کم‌رمق سیاست در ایران بخشید و چرخ آن را در قالب رقابت‌های انتخاباتی به گردش درآورد. ابوالفضل دلاوری در همین زمینه معتقد است، هم نشانه‌هایی از بازگشت حاکمیت از روند یک‌دست‌سازی قدرت که طی سال‌های اخیر اجرا شد، به چشم می‌خورد و هم انتخابات ۱۴۰۳ می‌تواند بازگشتی از اصلاحات تقابلی محور به اصلاحات هم‌گرایانه و مصالحه‌آمیز نزد تحول‌خواهان ایرانی باشد. در ادامه این گفت‌وگو تقدیم شما خواهد شد.

❖ انتخابات زودهنگام ریاست‌جمهوری و آرایش کاندیدها و حضور یکی از سه کاندیدای معرفی‌شده اصلاح‌طلبان، مباحث و مناقشات فراوانی درباره نحوه مواجهه با این انتخابات به پیش کشیده است. آیا این انتخابات در مقایسه با چند انتخابات قبلی که اصولاً فاقد چنین مباحث و مناقشاتی بود از اهمیت خاصی برخوردار است؟

بله. به نظر بنده دست‌کم دو چیز این انتخابات را از چند انتخابات قبلی متمایز و حساس‌تر کرده. نخست اینکه این انتخابات با فاصله کمی از آخرین انتخاباتی برگزار می‌شود که در اسفندماه ۱۴۰۲ برگزار شد که با کاهش نسبتاً زیاد مشارکت‌کنندگان همراه بود. این کاهش مشارکت به‌تحریم آن از سوی برخی نیروهای سیاسی و اجتماعی منتسب شد. بخش قابل‌ملاحظه‌ای از تحریم‌کنندگان انتخابات قبلی، در این انتخابات هم بر ادامه تحریم اصرار دارند. هم‌لای آن‌ها این است که تحریم اهرم مؤثری برای فشار بر حکومت است؛ این انتخابات همچون چند انتخابات قبلی چنین شده و بی‌معناست؛ تأیید صلاحیت کاندیدای اصلاح‌طلبان نیز بخشی از این جنبش به‌منظور افزایش نسبی مشارکت و فقط به‌سود گروه حاکم است؛ حتی اگر انتخابات جدی و معنادار هم باشد تجربیات پیشین نشان داده که با وجود ساختار و رویه‌های سیاسی موجود، نهادهای انتخابی کاره‌ای نیستند؛ دومین تفاوت این انتخابات این است که برخی از نیروهایی که در انتخابات قبلی شرکت نکرده بودند با گذاشتن شرط و تحقق آن، فعالانه وارد انتخابات شده‌اند. این نیروها استدلال می‌کنند که تنها راه ممکن و کم‌هزینه برای پیشبرد اصلاحات، از مجرای انتخابات می‌گذرد و اکنون که فرصتی هر چند اندک برای این کار فراهم شده، نباید آن را از دست داد.

❖ نظر شما در مورد این مباحث و مناقشات چیست؟

هر یک از این دو موضع به‌نوبه خود قابل تأمل هستند. با وجود این، بنده از منظری خاص و با استدلال‌هایی کمی متفاوت، از موضع طرفداران مشارکت‌دفاع می‌کنم. استدلال بنده بر چند پیش‌فرض استوار است. نخست اینکه عرصه سیاست به‌شدت پیچیده، نامتعین و سیال است و عدم قطعیت در آن بسیار بالاست. بنابراین بر ایند فرصت‌ها و تهدیدها یا هزینه‌ها و فایده‌ها از زمانی به زمان دیگر تغییر می‌کند. مثلاً اگر تحریم انتخابات در چند سال یا چندماه قبل معنادار و مؤثر بوده امروز ممکن است اینگونه نباشد. دوم اینکه سیاست حوزه امکانیات است و فقط بر اساس شرایط و نشانه‌های موجود نمی‌توان به محاسبه و پیش‌بینی امور نائل آمد. برای مثال، گزینش این یا آن الگوی کنش سیاسی می‌تواند وضعیت خاص و پیامدهای تجربه‌نشده‌ای به‌بار آورد. چنان‌که در این انتخابات برای اولین بار اصلاح‌طلبان آشکارا وارد یک تعامل و به تعبیری مصالحه سیاسی با گروه حاکم شدند که در تأیید صلاحیت کاندیدای فعلی شان بی‌تأثیر نبود. این الگوی عمل می‌تواند باز هم به تغییر فضای سیاسی و شیوه‌های سیاست‌ورزی منجر شود. سوم اینکه پدیده‌های

دوره‌ها را برای افزایش مشارکت



پرویز امینی، عضو هیئت علمی جامعه‌شناسی دانشگاه شاهد در گفت‌وگو با خبرنگاران درباره دلایل بالا نبودن میزان مشارکت در جامعه گفت: «غیر از موارد کلان مثل تغییر در زیست جهان جامعه ایرانی و تحول در نظام ارتباطی، شکافی که بین امر اجتماعی و امر سیاسی و رادیکالیسم تحریم‌خواه در چند انتخابات گذشته در تضعیف مشارکت سیاسی و اجتماعی نقش داشته‌اند، چیزی که در این انتخابات برجسته است، غلبه مواجهه کارشناسی در رقابت‌های انتخاباتی است که به‌طور طبیعی ظرفیت تولید هیجان مورد نیاز جامعه در دوره رقابت‌های انتخاباتی ندارد و فضای اجتماعی چهره انتخاباتی نمی‌گیرد. به یک معنا نامرده‌ها یا فاقد کاراکتر سیاسی و ایدئولوژیک‌اند یا خود سیاست‌زدایی و ایدئولوژیک‌زدایی کرده‌اند مثل جلیلی...» او ادامه داد: «رسانه‌های شدن امر سیاسی بر اثر تغییر در نظام ارتباطی، ظهور سیاست در میدان و خیابان و تشکیل اجتماعات بزرگ حرکت‌ساز را محدود کرده است. بنابراین دوپوشنهاد می‌توان کرد؛ یکی بازتولید و جوه سیاسی و ایدئولوژیک در نامرده‌ها و محدود کردن ظهور و جوه کارشناسی و دیگری می‌تواند آوردن پایگاه‌های اجتماعی و هواداران در سطح عینی جامعه از طریق میتینگ‌ها و اجتماعات انتخاباتی.» امینی در بخش دیگری گفت: «بخشی از علل و انگیزه مشارکت‌پذیر شدن انتخابات، یافتن نامزدی است که رای دادن به او بتواند اوضاع و احوال کشور را بهتر کند و بنابراین یکی از مؤلفه‌های مشارکت‌ساز، نشان دادن «توانایی تغییر» از سوی نامرده‌ها در رقابت‌هاست. در واقع افراد باید باور کنند که نامرده‌های انتخابات علاوه بر شعار تغییر، می‌توانند تغییر مورد نیاز جامعه را از نظر بهبود زندگی اقتصادی انجام دهند. این استاد اصول‌گرا همچنین درباره عملکرد شورای نگهبان گفت: «رویه شورای نگهبان خصوصاً در دو تا سه انتخابات گذشته قابل فهم نیست و موجب شگفتی شده است. مثلاً استدلال‌هایی که برای کنار گذاشتن علی لاریجانی در دو انتخابات گذشته بیان شده است، استحکام ندارد و قانع‌کننده نیست. این وضعیت به نهاد اجماعی بودن شورای نگهبان نیز ضربه می‌زند.»